



Abdolkarim Sorush

Abdolkarim Sorush

لطفا در روش خود تجدید نظر فرمایید

سخنرانی دکتر سرروش در پنجمین نشست علمی و تخصصی انجمن

سید جعفر میر عبدالمهدی
۱. مقدمه

پس از ماجرای بر قبض و بسط «قبض و بسط تنوریک شریعت» دکتر سرروش کمتر در باب موضوعی چیزی نوشته و هر چه به نام او در آمده بیشتر سخنرانی‌هایی بود که در مناسبت یا وضعیتی سیاسی معنا می‌یافت. البته خوش بینی او در خطابه کم از زیربستی‌اش در نوشتن نظرده اما قبایس مایل نوشتن و گفتن سرروش در این جابه قصد اشاره به این نکته است که خطابه ابزار اهل منبر است و آنچه بر فراز منبر گفت می‌شود، نه لزوماً به منظور افاده و استفاده علمی بلکه برای اعلام موضع و احتمالاً برانگیختن است و چنین مقاصدی ویژه اهل سیاست است.

حالا دیگر سرروش به مفکری شفاهی تبدیل شده است و بیشتر هم گوید: از محکومیت ترور چهارپان گرفته تا اعتراض به تعطیلی کربان و شیوه برگزاری انتخابات مجلس و اظهار نظر درباره یک کاندیدای ریاست جمهوری، در چنین قضایی است که او «سیاست‌نامه» می‌نویسد. مصاحبه‌های آتشین می‌کند، سایت راه می‌اندازد و حتی در پاسخ به نقدها که پس از سال‌های سال به قلم یک دوست سابق بر قبض و بسط او نوشته شده است، طنزانه عباراتی کوتاه قلمی می‌کند و همه چیز را به مقاصد سیاسی تاویل می‌برد. ممکن است گفته شود این وضعیت، نمودی از یک ویژگی روشنفکری دینی در ایران است: عمل گرایان احتمالاً همین طور است. اما این شباهت نیز محتمل است که این روشنفکران در واقع می‌خواهند تحت لوای اندیشه به میدان منازعات سیاسی درآیند و این نه عمل گرایان روشنفکرانه بلکه گرفتار شدن در چنبره پنهان‌های زمانه است. در حالی که روشنفکر دینی - از آن رو که در هر حال روشنفکر است - باید از زمانه فرابرد و آن را به «قبض و بسط تنوریک» افکند، نه آن که به قبض و بسط آن دچار شود.

باری، به همین دلیل است که اگر در «قبض و بسط تنوریک» کسانی از در محاجه با سرروش در آمدند که اگر نه همگی ولی بیش و کم اهل اندیشه بودند، و کسی در همین ماجرای «مهدویت و دموکراسی» کسانی از در پاسخگویی و اظهار نظر در آمدند که اگر نه همگی ولی بیش و کم اهل خطابه و منبر و نوع عربانی از عمل گرایان سیاسی بودند. این گروه اخیر شاید از قبض و بسط تنوریک شریعت یا دموکراسی چیزی نمی‌فهمیدند، اما خوب دریافته بودند که این سرروش سخنران همان کسی است که پیروزی کاندیدای آن‌ها را خوش نمی‌دارد و هواداران حکومت مطلوب آن‌ها را به ترور و خشونت محکوم می‌کند.

۲. اصل ماجرا

دکتر سرروش روز دوشنبه ۲۵ جولای (۳ مرداد ۱۳۸۴) در آمفی تئاتر دانشگاه سوربن به «ایران سخنرانی» پرداخته سرروش در این سخنرانی از «حکومتی که الان در ایران ریاست» شروع کرد و بعد به سطح تنوریک رابطه میان تشیع

و دموکراسی رسید: «تشیع شاخه‌ای در مقابل اسلام نیست بلکه تشیع و تسنن دو تفسیر از اسلام هستند. تعدادی از اصحاب پیامبر برداشتی از ایشان داشتند که اقلیتی به نام تشیع را پایه گذاشتند و بخش دیگری از صحابه برداشت دیگری داشتند که اهل سنت نام گرفتند»

تشیع در سخن سرروش دو «مفهوم کلیدی» دارد که «خصوصیتی به تشیع می‌دهد که با آن در چه از غلطت در جهان تسنن وجود ندارد» مفهوم اول ولایت است که به نظر سرروش یا اصل پذیرفته مسلمانان، یعنی «خاتمیت» سر نامساز گاری دارد ولایت «یعنی آن خصوصیتی که در پیامبر بوده ادامه پیدا می‌کنند آن هم در افراد معین نه در همه افراد» این افراد معین، یعنی امامان شیعه (ع) هر نظر شیعه شخصیتی «تقریب برابری» و شخصیت پی میر دارند، به طوری که می‌توانیم بگوییم «مفهوم خاتمیت پیامبر را دچار تزلزل کرده است» و «ما باید تکلیفمان را با آن مشخص کنیم» چرا که «مفهوم خاتمیت در تشیع مفهوم رقیق شده و سستی است، زیرا امامان شیعه حق تشریح دارند، حال آن که این حق انحصاراً حق پیامبر است»

بعد از این تمهید، سرروش دوباره به خط اول صحبتش برگشت و با اشاره دوباره به «حکومتی که الان در ایران بر ریاست» به «این شیعه غلوآمیزی که در ایران هست» پرداخته «این در کمی که از ولایت دارند و اقصای نقی کننده خاتمیت است»

مفهوم کلیدی دیگر که شیعه را از اهل سنت جدا می‌کند و در واقع زاینده مفهوم امامت و ولایت است، مفهوم «مهدویت» است. بر طبق این مفهوم و بر اساس ایده شیعی «یکی از امامان شیعیان» همچنان زنده است «و به نحوی در کارها حضور دارد» و حتی اگر کسی به مسند مرجعیت برسد، حتماً نظر امام غایب با مرجعیت وی بوده است. دکتر در این جا برای اثبات غلو شیعیان و عوام بودن روحانیت ابتدا به «چاه مسجد چمکران» توسل می‌کند «خیرا شنیدم امام این چاه پر شده است» و سپس به کتاب احیای فکر دینی از اقبال و این که «ختم نبوت» به دلیل ظهور عقل استقرایی بشر است تا قبل از ظهور عقل استقرایی، پیامبران ظهورشان لازم بوده اما همین که مردم عاقل و بالغ شدند، از حضور پیامبران بی‌نیاز شدند» و بعد به نقل از اقبال از این خلدون می‌گوید در صورتی که «یک مهدی بیاید» ما مفهوم کلیدی خاتمیت را از دست می‌دهیم، چرا که او فرار است «همان تنوریک پیامبر را داشته باشد»

سرروش دوباره از سوربن به ایران می‌آید و می‌گوید این عقیده به مهدویت در نزد تمام شیعیان در هر حکومتی «حتی همین جمهوری اسلامی» خیلی شبیه آن چیزی است که در اسرائیل می‌گذرد و یهودی‌ها دارند زمینه‌سازی می‌کنند بازگشت مجدد «بیج‌وا»

۳. جواب‌ها

محتسوی این سخنرانی دکتر سرروش دیگر مانند آن

ماجرای «گوسفند اسفندی» و نقد دکتر وحید دستجردی بر سرروش در روزنامه شرق و نبود که خوانندگان و شنوندگان در «ایران عوامزده» فقط آن را بخوانند و بشنوند و از خوش قلمی و سلاست بیان و حاضر جوابی سرروش، بیخند به لب بیایزند بیشتر جواب‌دهندگان اظهار تأسف کردند توضیح دادند و عده‌ای هم برآشفتند و طبق معمول تند حرف زدند جواب‌دهندگان اگر چه از گروه‌های مختلف بودند، ولی همه در این نقطه مشترک بودند که دکتر سرروش بی‌حساب، گفته و اشتباه کرده است، قبل از همه و مفصل‌تر و پیگیرتر از همه حجت‌الاسلام محمد سعید بهمن‌پور، «دوست دیرینه جناب آقای سرروش» جواب داد.

بهمن‌پور در جواب اول خودش ابتدا از «تعصبات و تعاملات سیاسی» سرروش گفته «آیا برای کوبیدن اندیشه ولایت فقیه این قدر معونه لازم است که آن را چیز با نفی ولایت و معصومیت امامان شیعه نمی‌توان محکوم کرد؟» اما در باب خاتمیت بهمن‌پور کوتاه جواب داد که اولاً «امامان شیعه تشریح نمی‌کنند، بلکه تفسیر و تبیین می‌کنند» و «از این نظر، ولایت ائمه هیچ تعارضی با خاتمیت پیامبر ندارد» ثانیاً «جناب عالی که به بسط تجربه نبوی معتقد هستید چگونه این قدر سنگ خاتمیت را به سینه می‌زنید و ولایتی را که حتی برای امثال مولانای رومی قائلید، اینک در پیامبر اکرم منحصر فرموده‌اید؟»

اما «از همه حیرت‌آورتر» از نظر بهمن‌پور، سخنان سرروش در باب اعتقاد به مهدویت و تعارض آن با مصلحت عامه و مردم سالاری است. جواب بهمن‌پور این بود که اعتقاد به مهدویت ویژه شیعیان نیست و بیشتر سنیان هم به آن معتقدند «و اشخاصی چون ابن خلدون که احادیث آن را مخدوش می‌دانند در اقلیت‌اند» و پایان سخن: «خواننده به همه ما حسن عاقبت عطا فرماید»

پاسخ اول دکتر سرروش به بهمن‌پور تاریخ اول شهر پور ۱۳۸۴ را دارد سرروش در پاسخ به «دوست نیکخواه و پارسا جناب آقای حجت‌الاسلام بهمن‌پور»، ابتدا «تقد مشفقانه و غیرت‌ورزی دیندارانه» و «ارارج نهاد» و گفت که «آنچه نوشته‌ام و می‌نویسم از سر درد دین و برای درمان دل‌هاست». سرروش در این جواب از توضیح مفهوم نسبت دموکراسی و اسلام آغاز کرد و لفظ کلامش را این طور توضیح داد که «تصدیق اسلامی تمدنی فقه محور است و از فقه سالاری تا دموکراسی، فاصله چندانی نیست» و «نار سایی نظام فقهی البته در این است که تکلیف‌اندیشی است نه حق‌اندیشی» و لذا برای آن که «ظین اسددام نیم مرده تکلیف‌اندیشی، تندرسی و جلاکی دموکراتیک پیدا کند» باید دایره شفافش حق را به آن نزدیک کرد و این فرق می‌کند با سودای گروهی که می‌خواهند دموکراسی را از متن تعلیمات اسلامی استخراج کنند

جواب نقضی سرروش هم اعتقاد است. الله مصباح بزدی است که «پانزده سال است به صد زبان و صد برهان می‌کوشد تا اثبات کند که دموکراسی و اسلام در تضادند». سرروش در

پاسخ به پاسخ بهمن پور که از مبین و شارح بودن امامان (ع) و نه شارع بودنشان گفته بود، می گوید: شما طوری از نقش شارح بودن امامان شیعه سخن می گوید که گویی مجتهد معصوم اند اما مگر مجتهد معصوم خود مفهوم متفاض آلود نیست؟ بنابراین، این که امامان را شارح بدانیم نیز گریه از کار فروخته نمی گشاید چرا که سرورش این را در نمی یابد که امامت را شرط کمال دین شمرند و امامان را بر خوردار از وحی باطنی و معصوم مقررش اطعامه دانستن چگونه باید فهمیده شود که با خاتمیت سزگار نهند و سخن شان در رتبه سخن پیامبر نشینند؟

سرورش صریحا می گوید: «من شیعه غالی نیستم» و از توضیح او به تلویح نزدیک به تصریح معلوم می شود که اصولا امامت شیعی را بر نمی نهند، «نه در مورد ملای روم و نه هیچ کس دیگر» هیچ کس دیگر یعنی امامان شیعه! پس از پیامبر (ص) قائل به نبوت و شئون و لوازم آن نیستم» گویا شیعیان کسانی اند که در مورد کسان دیگر غیر از پیامبر (ص) به نبوت و لوازم آن معتقدند.

اما در باب مهدویت سرورش توضیح می دهد که برخلاف گمان بهمن پور، حرف از واقعیت داشتن یا نداشتن امام مهدی (ع) زنده است و تنها به «ریض منطقی و نتایج تاریخی آن ها» توجه داشته است. این ربط منطقی و نتایج تاریخی، همان چیزی است که سرورش آن را «مهدویت سیاسی» نامیده است. اما قهه مهدویت سیاسی، یعنی نقشی که این اندیشه در سیاست ایفا می کند، منظور نظر و مطلوب خاطر من است. سرورش وقتی می خواهد نسبت این دو را در سیاست بکاورد، به دو موضوع اشاره می کند یکی انجمن حجیه و دیگری تنوری ولایت فقیه آیت الله خمینی. اما سرورش در چنان روشنفکران دینی دو تن را مثال می زند یکی «دکتر علی شریعتی دلیر» و دیگری «پارزگان شریعتی» هر دو استخلام نظر به مهدویت برای اهداف سیاسی. بی آن که به مبانی کلامی مهدویت بپردازد از انتظار فرج، سلاحی برای اعتراض ساخت و به دست پیکار جوان مسلمان خانه ولی پارزگان یک استثناء بود که در عین اعتقاد «با مهدی، پارزگانی نکرده و از آن بهره سیاسی نچست».

پاسخ دوم بهمن پور، ضمن آن که گاهی از قلم اندازی و خوش نویسی سرورش کم نداشت، نظر گاه او را روشن تر بر آورده کرد. در این پاسخ، سخن بهمن پور مشفقانه بود و احترام آمیز. سرورش پور از غلو آغاز کرد و این که «آن چه درباره غلو در جامعه امروز ایران فرموده اند زخمی است بر سینه همه ما» و امامان آل محمد علیهم السلام کز را و با بیان های مختلفه توهم نسبت به نبوت را از خویش دفع نمودند. اساس اندیشه شیعی که بدون آن، تشیع مفهوم خود را از دست می دهد، مطابق تقریر بهمن پور، آن است که «بعد از پیامبر اکرم امامت منصوص از جانب پروردگار برای حفظ و صیانت از علم پیامبر در میان است» یکی پس از دیگری به حجیت قیام کردند، انسان حاملان علم نبوی و حافظان شریعت بودند. «و بنابراین، عالم به تمام آنچه که بر پیامبر نازل شده بود، می باشنند» به علمی به فضل و الهام خداوند و به وراثت از پیامبر، این امر البته منافاتی با خاتمیت پیامبر اسلام (ص) ندارد، چرا که «هر چه هست به واسطه پیامبر اکرم است و ایشان [یعنی امامان] حافظانند نه دریافت کنندگان و شارحانند نه شارحان. آن چه از علوم الهی نزد ائمه هدی موجود است همه از طریق پیامبر و آن چیزی است که بر حضرت ایشان نازل شده است این علم امام، چنان که بهمن پور در پاسخ سوم خود به سرورش توضیح می دهد علم باطنی غیر کسی است که ابتدا در «باب علم نبی»، علی (ع) از راه وصایت و وراثت به امامان منتقل شده است و مبنای پذیرش آن نیز حجیت قول نبی است که سرورش اتفاقا بسیار به آن صحنه می گذارد. حجیت قول نبی در باب وصایت امامان معصوم (ع) به حجیت قول و سیره امامان (ع) نیز سرایت می کند و همین زمینه ساز ایده شیعی در باب امامت است که در نظر حجت الاسلام بهمن پور با خاتمیت نام سازگار نیست.

بهمن پور سپس همین نکات را با مفهوم مهدویت پیوند می زند همین مطالب «وقتی در زمان حاضر موضوع پیدا می کند که معتقد به وجود امام و مستحفظی معاصر باشیم

که، اصل اصیل تشیع، یعنی امامت را تداوم بخشد». اما این که سرورش از سوء استفاده از مفهوم مهدویت گفته است، تأییدی در واقعیت نمی گذارد و «دلیل بر آن نیست که این مفهوم از اعتقادات اساسی و غیر قابل انکار» نباشد.

بهمن پور در این جا به نکته جالبی اشاره می کند: آیا یک اعتقاد دینی را می توان تنها بر اساسی یا تلب های سیاسی و اجتماعی آن ارزش گذاری کرد آن هم باز تلب هایی که بنا به علایق و سلیق مختلف الی ماشاءالله قابل تفسیر و تاوریل است؟ بهمن پور در سایه همین پرسش به بحث دین و دموکراسی بر می گردد و پرسش دیگری را مطرح می کند: «اگر یک اعتقاد تا این حد ساکت و بی طرف است که هم می توان از دل آن بی عملی سیاسی در آورد، هم ولایت مطلقه فقیه، هم می توان مذهب اعتراضی از آن ساخت و هم مذهب اعتراضی، آیا نمی توان از آن دادگری دموکراتیک بیرون آورد؟ اما بهمن پور بی درنگ این توضیح را اضافه می کند که «بنده معتقد به استخراج دموکراسی از متن تعلیمات اسلامی نیستم، اما معتقد می توانم دموکراسی ای ساخت که با تعلیمات اسلامی وافق افتد» بنده معتقد به دموکراسی روشنی هستم نه دموکراسی ارزشی. اما تعریف دقیق آموزهای اسلام و نیز انتخاب روشی خاص از میان روش های دموکراسی که بتواند با اسلام «جفت و جور» شود «البته پیرومای طولانی است قرن با از موزن و خطاهای دشوار و فرساینده».

بهمن پور در پایان پاسخ به قصد اصلاح دینی سرورش تعریفی وارد می کند و حرف اصلی را می زند: «در اصلاح دینی همواره کسانی موفق بوده اند که با پای فشاری بر اصول بنیادین دین، سعی در از بین بردن خرافات و پیرایه ها و زشتی ها که معمولاً با تمسک به دین توجیه می شود، داشته اند و سعی کرده اند روحی جدید در قالب دین بیمنند».

پاسخ دیگر به دکتر سرورش را آیت الله جعفر سبحانی، استاد فقه و اصول و کلام در حوزه علمیه قم داد. پاسخ آقای سبحانی، مفصل و برخوردار از روش کلامی است که در چهار محور به دکتر سرورش پاسخ می گوید. آیت الله سبحانی پیش از ورود به مطلب از عجول سرورش می گوید و این که «مشکل این نوع نویسندگان این است که پیوند خود را با حوزه های علمیه و اسلام شناسان واقعی قطع نموده، آن گاه به نقد و گفت و گو می پردازند این دوستان عزیز هر چه هم متفکر و سخنور باشند، در معارف و احکام اسلامی تخصص ندارند».

سبحانی از معنای خاتمیت شروع می کند «مقصود از خاتمیت این است که پس از رسول گرامی، دیگر پیامبری نخواهد آمد و باب وحی تشریحی به روی بشر بسته شده است» از طرف دیگر گرفتاری ها و کشمکش ها مانع از آن شد که پیامبر به تبیین برخی از اصول و احکام الهی موفق گردد. ولی برای جبران این بخش، گروهی به امر الهی مأموریت یافتند که به تبیین آنچه پیامبر به توضیح آن نایل نیامده است، بپردازند. سبحانی سپس در چوَاب تفصیلی به چهار محور اشاره می کند: «ناسازگاری مرجعیت علمی با خاتمیت و ویژگی های انبیا، نقش امامان در حفظ و پاسداری از شریعت و رهسازی عقل انسانی پس از رحلت پیامبر (ص) (نقل سرورش از اقبال)، سرچشمه علوم امامان (محور اول) این هاست: نقل از رسول خدا، نقل از کتاب علی (ع)، استنباط از کتاب و سنت و الهامات الهی».

آیت الله سبحانی در حاشیه پاسخش مطالبی می آورد با عنوان «هنرش نیز یگو» او در این جا ضمن نقل خاطراتی از تجدید و تقید دکتر سرورش به آداب دینی و تعریف و تمجید از مقام علمی او در مناظره با احسان طبری «در معیت آیت الله مصباح یزدی دامت برکاته» او را اندرز می دهد که «جهت است در راه و روش خود تجدید نظر فرمایید»، اما قبل از آن، شاید به مطالبه، می گوید «چون که شصت آمد نشست آمد» چرا که دکتر سرورش در سال ۱۳۸۴ شصت ساله شده است و البته بلافاصله اضافه می کند: «گفت و گوی من و دلدار مرا پایان نیست».

محمود صبری هم دکتر سرورش را از پاسخ بی نصیب نگذاشت. نقطه مرکزی پاسخ شسته و رفته صبری که به قول

خودش از «هنظر جامعه شناسی دینی» بیان می شود، این است که «آرا و عقاید، پرده نشین امکانات عینی اجتماعی اند نه شاهد بازاری تعیینات مخوم تاریخی» و به همین دلیل «خاتمیت حتی بعد از برداشتن زیبایی اقبال از آن هم نیاز به حفسر ان مجدد و حاملان اجتماعی متشکل دارد» تا نتایج مورد نظر دکتر سرورش را فراهم کند.

اما مثال نقضی دکتر محمود صبری به سرورش در باب سازگاری میان تشیع و مردم سالاری این است که «از خاتمیت رقیق اهل تشیع ایران انصیب دکتر سرورش که قرار بود آزادی و مردم سالاری را برنماید، صد سال پیش انقلاب مشروطه و پنجاه سال پیش نخستین جنبش استعمار نو و سه دهه پیش انقلابی با آرمان های مردم سالارانه و آزادی خواهانه برآمد». صبری در نهایت می گوید که به پیراه خود کلمی رفتن انقلاب ایران به دلیل تأثیر عنصری از توتالیتاریسم در آن نه به دلیل ولایت و مهدویت، بلکه به دلیل رسوخ «معلقهای از استبداد شرفی و تفکر ضد دموکراتیک غربی» در آن بوده است.

اما به جز این سه تن خوب است به یک پاسخ دیگر هم اشاره کنیم که البته از نظر علمی چندان و چاهتی ندارد و اصلا پاسخگو در صند پاسخ نبوده و گویا فقط اعلام موضع کرده است. حجت الاسلام سید محمد خاتمی، عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، آقای سرورش مدتهاست که علیه محکمان اسلام و مسلمات دین شمشیرش را از رو بسته است. «ماموریت چالش دینی دارد»، سخن شناسی نهای چنان من خطا این جاست، «فلسوف نما» و «فناوت معجزه و کرامت را نمی داند» بخشی از جملاتی است که در پاسخ حجت الاسلام خاتمی به سرورش آمده است. خاتمی البته بخش مهمی از پاسخش را به زیارت جمله کبیر و اختصاص می دهد که از نظر سرورش «مرئنه شیعیان غالی» قلمداد شده است.

پایان این نوشتار را می سپارم به دست یک وبلاگ نویس آن سوی آب که نه معامله به سر است تا بگویند مرام صنف خود را تبلیغ می کند و نه حکومتی است که باز هم او را به تبلیغ مرام صنف خودش متهم کنند. همی توان از شیعه و مسلمان خواست از عقاید ۱۴۰۰ ساله خود دست بردارند تا نعمت دموکراسی را در آغوش بکشند. آقای دکتر سرورش با این حرفها دارد می گوید شیعه تا ولایت دارد و تا ماهدویت دارد نه تن به دموکراسی چونان ولایت همگانی خواهد داد و نه به فردیت منتقد و معترض و مستقل خواهد رسید که آن هم لازمه دموکراسی است. خب ایشان باید بهتر بدانند که از این ماکزیمال تر (و غیر دموکراتیک تر و تحقیر آمیز تر و دستوری تر) نمی توان دین و عقاید را نقد کرد. راه نقد البته این نیست که پیامبر را به بیست حدیث محدود کنیم و باب امامت را گل بگیریم و مهدی را منکر شویم و عقل را دایر مدار همه چیز قرار دهیم. راه نقد این است که نشان دهیم بدون چنین جراحی های ناسدنی - که فقط آرزوی افسردگان از کار با واقعیت است - چگونه می توان کلمی - آری تنها کلمی - به جلو رفته باور کنید انقلاب فکری - عملی را در پیکال چه سیاسی باشند چه دینی و چه ضد دینی، نشدنی است. آقای دکتر کمی دیر آمده اند. مارکس و انقلاب مدت هاست مردمانند.



آیت الله جعفر سبحانی

حجت الاسلام محمد صدیق بهمن پور

تاریخ
۱۳۸۴
شماره
۱۱